

از زمانی که برادران لومیر، دوربین - پروژکتورشان را ساختند و اولین تصاویر متحرک را در برابر چشمان بینندگان بر پرده انداختند، فقط به ثبت آنچه پیش رویشان رخ می داد، اکتفا می کردند. آنها به سینما به چشم هنری تازه و نو نگاه نمی کردند و آینده ای برای آن نمی دیدند. نیاز به آدم خلاق و رؤیا زده ای بود که فراتر رفته، و ثبت واقعیت را در ذهن بپروراند. آن آدم در راه بود.

سینما در حرکت اولیه خود و ثبت واقعیات جلوی دوربین، هیجان بسیار آفرید، اما شوک حاصله از دیدن تصاویر متحرک بر پرده، جانی برای ارزیابی و انتظار نمی گذاشت؛ حضور ترن در ایستگاه، بچه ای که راه می رفت و شیر می خورد، مسابقه بُکس، رژه پاهای حرکت مردم در خیابان ها و بسیاری واقعیات دیگر تنها به انتخاب آنها نیاز داشت و ابزاری برای ضبط و سپس بخشش. دخالتی در آن واقعیات، زمان وقوع آنها، تغییر زوایای دید به آنان، و محیط شان صورت نمی گرفت. نیاز به آدمی بود هنرمند و خیال پرور، تا بدین نکات دست ببرد.

اینکه سینما با ثبت عینی واقعیات شروع بکار کرد، برای آن شاخه از سینما که همین راه را تا به امروز در پی گرفته، این توهم عمومی را باعث شد که سینما با واقعیت یکی است، که به تئوری های واقع گرا، رئالیسم و نورنالیسم و مستندهای گوناگون و حتی سینمای داستانی تجاری فعلی منجر شد. و این مساله ای است که بحث های فراوان سینماگران و منتقدین فیلم و سینما دوستان را در پی داشته است. ما فیلمی را به تماشا می نشینیم که واقعیت ندارد چون بازسازی شده است. به هنگام تماشا، آن را

نگاهی کوتاه به فیلم «هوگو» Hugo

سینما پدیده ای خیال انگیز

جمال آریان

سینما با خیال شروع شد؛ خیال به حرکت درآوردن تصاویر؛ خیالی که سرانجام با پیشرفت نگاتیو و دوربین های عکاسی و تکنیک های عکاسی و ساخت دستگاه سینماتوگراف (اولین دوربین فیلمبرداری) به واقعیت درآمد و سپس با رؤیابهروری آدم هایی هنرمند و خلاق روح تازه ای بدان دمیده شد و ادامه یافت.

طرف منتقدین فیلم و دستداران سینما مورد استقبال قرار گرفتند.

مارتین اسکورسیزی خالق فیلم هانی چون «کازینو»، «هواتورد»، «رفتارهای خوب»، «گاو خشمگین»، تنها فیلمسازی است که در پی بازسازی و مرمت فیلم های قدیمی است. کاری شاق و دشوار، که در عین حال نشانه شیدایی یک عاشق واقعی سینماست. اسکورسیزی با انستیتوی فیلم آمریکا و مراکز دیگر بازسازی و مرمت فیلم های قدیمی همکاری دارد و برای آنها منابع مالی، اطلاعات و مشاوره عرضه می دارد.

فیلم «هوگو» (Hugo) دربارهٔ ژرژ ملیس است. * ژرژ ملیس (۱۸۶۸-۱۹۳۸) طراح، شعبده باز و تماشاخانه داری بود از خانواده ای ثروتمند که در صنایع صاحب سهم بودند. قدرت بیان سینمایی فیلم های لومیرها، به دلیل کوتاه بودن فیلم ها و چشم پوشی آنها از شکل بخشیدن به موضوع ها از یک سو و گزینش موضوع ها به تناسب ذوق و سلیقه عامیانه مردم از جهت دیگر، بسیار محدود بود. ژرژ ملیس برای نخستین بار متوجه شد که فیلم باید برای ارضاء تماشاگران چیزی بیشتر از آن ارائه دهد و برای این منظور به تخیل و ابداع نیازمند است تا بتواند نوعی هیجان دراماتیک در

شعبده بازی بود. ملیس به سراغ برادران لومیر رفت و درخواست خرید دوربین - پروژکتور آنها را کرد. پاسخ صادقانه آنها منفی بود و به او گفتند که این صنعت آینده ای ندارد. اما ملیس دست بردار نبود. او وسیله بیان مناسب خود را یافته بود و در آن یک دنیا آینده می دید. او بالاخره توانست دوربین را بخرد و وارد این حرفه جدید بشود. دنیا گویی در انتظار بود.

روزی به هنگام فیلمبرداری، فیلم در دوربین ملیس گیر کرد. او مشغول فیلمبرداری از حرکت یک اتوبوس بود. پس از مدتی فیلم دوباره در دوربین چرخید و او شروع به فیلمبرداری کرد، در نتیجه بخشی از حرکت اتوبوس ضبط نشد و به هنگام نمایش، به نظر می رسید که اتوبوس از یک نقطه به مکانی دیگر پریده است. شاید همین مورد جرقه ای بود در ذهن ملیس، که به غیر از فیلمبرداری چه کارهای دیگری را می شود با دوربین انجام داد. دنیای متخیل ملیس به همراه امکانات فنی ابتدائی، سینما را خیالی تازه بخشید.

ژرژ ملیس فرانسوی را پیشگام سینمای متخیل می داند و امسال مارتین اسکورسیزی با فیلم خود به او ادای دین کرد. «هوگو» ساختهٔ مارتین اسکورسیزی که در اُسکار امسال به نمایش درآمد، در واقع سفری است در زندگی و دنیای ژرژ ملیس. فیلمی که در ستایش سینما و گذشتهٔ آن است.

امسال، دو فیلم: «هنرمند» و

«هوگو»، نگاهی داشتند به

گذشتهٔ سینما و به گونه ای

ریشه ای به دنیای

سینمای صامت

پرداخته اند.

هر دو فیلم در

جشنواره های

مختلف بشدت از

با واقعیت عینی بیرون یکی می کنیم، حال آنکه تنها به مشاهدهٔ تصاویری در حال بخش نشسته ایم. آدم ها و داستان ها را می پذیریم و با واقعیات مشابه آن اشتباه می گیریم. حال آنکه چنین نیست.

بنابراین برخلاف تصور رایج، سینما واقع گرایی مطلق نیست. چرا که زمان وقوع حوادث حتی اگر متعلق به زمان حال نیز باشد، در هر صورت با زمان نمایش فیلم فرق دارد. همیشه زمان نمایش عقب تر است. همهٔ وقایع، در گذشته (نسبت به زمان نمایش) رخ می دهند، یعنی اینکه زمان فعلی نمایش، زمان جعلی برای اصل حادثه رخ داده در گذشته است. به علاوه اینکه بسته به ضرورت های بیان سینمایی، زمان سینمایی ممکن است کوتاهتر یا بلندتر از اصل زمان وقوع رخداد باشد.

مکان نیز واقعیتی مطلق نیست. چون به هر صورت واقعه ای که در مکان اصلی رخ داده، به علت تغییر مکان، که اینک بر پردهٔ سپید سینما در حال رخ دادن است، از دید بیننده دارای مکان جدیدی می شود که با مکان اصلی واقعهٔ رخ داده تفاوت دارد.

خود اصل داستان یا واقعه نیز دستکاری شده و صورت نمایشی پیدا کرده تا جذاب شود. اگر اصل حادثه نیز حتی بدقت بازسازی شود، باز هم به علت ویژگی های سینمایی (تدوین زمان و مکان سینمایی، زاویه دوربین، قدرت لنز) به صورت واقعه ای تحریف و دستکاری شده رخ می دهد.

سینمای شبه واقع گرایی اولیهٔ برادران لومیر، نیاز به آدمی متخیل داشت که فضایی تازه به وجود آورد و هوایی تازه در آن بدمد. ژرژ ملیس، یک شعبده باز عاشق کارهای سحر و جادویی بود و زمانی که بار اول یکی از مجموعه های فیلم لومیر را در سالن کافه ای دید، شیفته به پرده خیره ماند. آنچه می دید سرآمد کارهای خارق العادهٔ سیرکی و



(۱۹۰۴) «چهارصد ضربه شیطان» (۱۹۰۶)، «فتح قطب» (۱۹۱۲)، با طنز به مسائل علمی پرداخته است. او اغلب توانائی های فنی خود را در زمینه حيله های سینمایی فیلم، در خدمت فیلم های خنده دار ساده قرار می داد. مثلاً در فیلم «مستاجر شیطانی» (۱۹۰۸) تمامی وسائل یک اتاق را از یک چمدان بیرون می کشد و در پایان به چمدان باز می گرداند. فیلم تخیلی و سرگرم کننده «تونل کانال ماتش» یا «کابوس فرانسوی - انگلیسی» (۱۹۰۷) در واقع طنزی است نسبت به نقشه های معاصر برای ایجاد تونلی در زیر دریای «ماتش».

آثار ملیس، با وجود سرشار بودن از ابتکارات، نتوانستند از شیوه بیانی مستقلی برخوردار شوند. در این فیلم ها، دوربین به شکلی کاملاً ایستا و تئاتری، در فاصله ای ثابت، از رویدادها فیلم می گرفت. ملیس سینما را که در نزد لومیرها، «چشمان گشوده بر روی دنیا» بود، به صورت جعبه شهر فرنگ رویاها در آورد. او در تاریخ سینما نخستین کسی بود که صحنه پردازی سینما (میزانسن) را شکل داد. ملیس در تضادی آگاهانه نسبت به لومیرها، فیلم های خود را به شکل «بازسازی قطعات تئاتری» ارائه کرد. بنابراین «لومیرها» و «ملیس» را باید پایه گذارانی در هنر سینما دانست که دو گرایش زیبایی شناسانه مغایر و متفاوت با هم را عرضه کرده اند که تا امروز نیز پا برجاست. اما ملیس قدیمیترین کسی است که تکنیک خیال پردازی های سینما را بوجود آورد. وی این قلمرو تازه را برای نخستین بار به خدمت ذهنیت فیلمساز در آورد. اما آنچه سبب شده است که فیلم های او طراوت و نیروی جادویی خود را همچنان تا به امروز حفظ کنند، تخیلات کودکانه و در عین حال باروک وار او، آهنگ باله آور ریتیم فیلم هایش

زد.

اما

بیشتر

حقه های

سینمایی که

فیلم های ملیس

را برجسته می کند،

از صحنه های تئاتر تخیلی

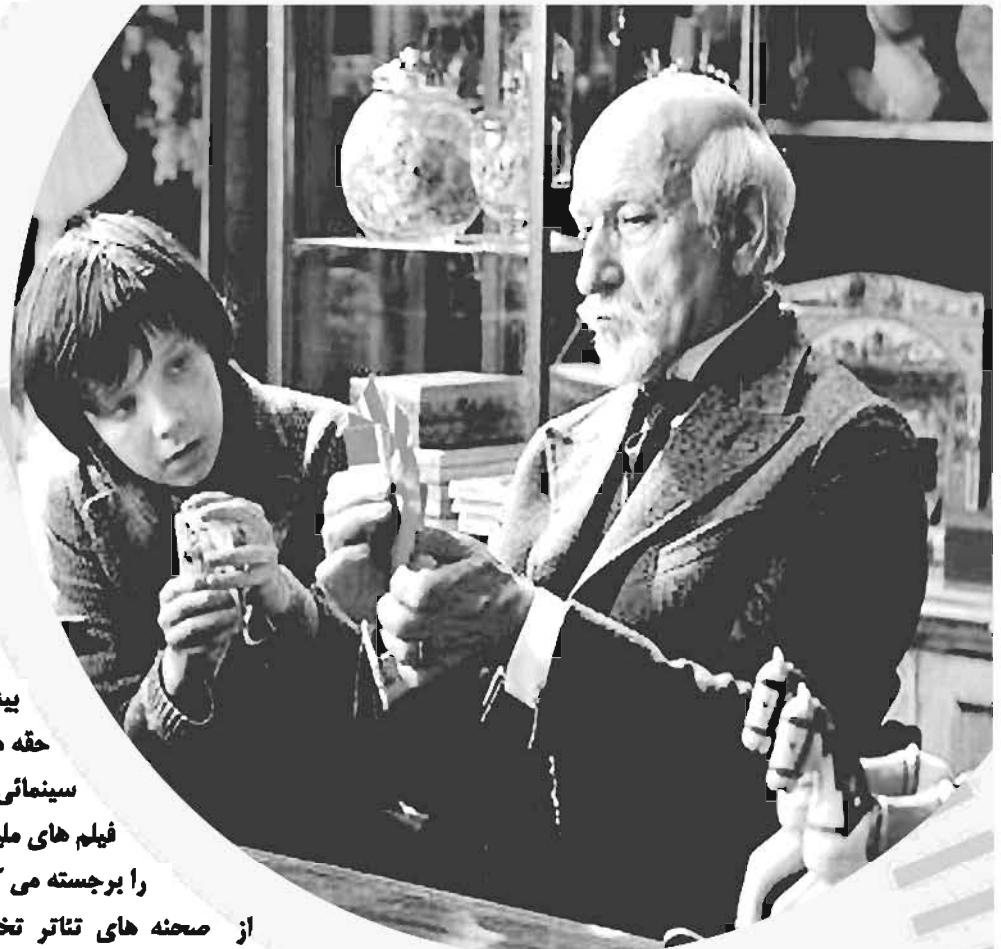
گرفته شده است. در این نوع تئاتر،

انواع تمهیدات و رشته های نامرئی بکار

گرفته می شود تا بازیگران بتوانند، مثلاً در هوا تاب بخورند.

ملیس در مرکز داستان های افسانه ای و پیچیده، و در عین حال ساده لوحانه، اغلب معجزه سرعت و فراتر رفتن از زمان و مکان را بکار می بست. فیلم «سفر به ماه» (۱۹۰۲) که در فیلم «هوگو» بخشی از آن آمده، نخستین فیلم ملیس بود که آن را کاملاً بر اساس خواست های هنری خود ساخته بود؛ فیلمی حدود شانزده دقیقه که برای شرایط آن دوران کاملاً غیر عادی بود. این فیلم براساس داستانی از «ژول ورن» ساخته شد، که طنز ملیس در جای جای آن به چشم می خورد.

ملیس در فیلم های «سفر به ناممکن»



تماشاگر ایجاد کند. با آنکه نخستین فیلم های ملیس (بویژه در سال ۱۸۹۶) بیشتر شبیه فیلم های وقایع نگار روزمره لومیرها بود، اما او بتدریج سبک بیانی ویژه ای برای خود برگزید که هم برخوردار از تأثیر سحر آمیز تئاتر بود که خود آن را اداره می کرد و هم نشانه هایی از تئاتر «شاتله» و هنرپیشگان رویایی آن داشت. معروفترین آثار ملیس فیلم های تخیلی و افسانه آمیز او هستند، که از حيله های سینمایی (تروکاز) فنی بسیار ماهرانه ای برخوردارند. او پس از گیر کردن فیلم در دوربین اش که از آن یاد کردیم، موفق به کشف نورپردازی مضاعف شد. در مورد امکانات کوچک و بزرگ شدن، و حرکت سریع تصاویر نیز دست به تجاری

دیدم، چرا که هنرپیشه‌ها از نظر احساس به شما نزدیکترند. کوچکترین حرکات آنان و نیز مقاصدشان دقیق تر مشاهده می‌شود.»

فیلم بخاطر طرح بازی‌ها و سه بُعدی بودن، بسیار توسط منتقدین تحسین شد و جوایز متعددی از جمله چند اسکار سال ۲۰۱۲ را دریافت کرد.

فیلم «هوگو» با کتاب تفاوت‌هایی نیز دارد، از جمله اینکه مطالب زیادی حذف شده، برخی نقش‌ها منجمه بازرسی ایستگاه از توجه بیشتری در فیلم برخوردار شده، برخی نقش‌ها تغییر پیدا کرده از جمله نقش دختر گل فروش، و پایان فیلم نیز دستکاری شده است. اما هر چه که اتفاق افتاده، ماحصل کار، یعنی فیلم به تمام معنی دیدنی است. بویژه برای عاشقان سینما و تاریخ سینما؛ گرچه فیلمی خانوادگی و پر ماجرا برای همه است. دیدن فیلم را از دست ندهید.

* تاریخ سینمای هنری: نوشته‌اتو پاتالاس؛

ترجمه دکتر هوشنگ طامری؛ تهران - انتشارات ماهور - ۱۳۸۸



ژرژ ملیس

فیلم «هوگو» بخاطر طرح بازی‌ها و سه بُعدی بودن، بسیار توسط منتقدین تحسین شد و چند جایزه اسکار گرفت. مارتین اسکورسیزی می‌گوید: «من فیلم سه بُعدی را بسیار جالب دیدم، چرا که هنرپیشه‌ها از نظر احساس به شما نزدیکترند. کوچکترین حرکات آنان و نیز مقاصدشان دقیق تر مشاهده می‌شود.»

است. او که استعداد خوبی در ساعت‌سازی و تعمیر وسایل مکانیکی دارد، در آرزوی تحقق رؤیای پدرش برای به حرکت در آوردن این آدمک آهنی است. اما برای بکار انداختن این آدمک ماشینی رازی وجود دارد. در ایستگاه قطار، پیرمردی یک مغازه اسباب بازی فروشی کوچک دارد که پسرک گاه با سرقت یکی از اسباب‌ها وسایل بازسازی ماشین - آدمک‌اش را فراهم می‌کند. رابطه این پیرمرد با هوگو خوب نیست، چرا که پیرمرد می‌داند زدا سباب بازی‌ها کیست. نام این پیرمرد «پاپا ژرژ» است و دختری که به نام ایزابل دارد که طی حادثه‌ای با هوگو دوست می‌شود.

تلاش‌های مشترک این دو کودک به همراه یکی از علاقه‌مندان آثار «ژرژ ملیس» فیلمساز، طی حوادثی، باعث می‌شود تا «پاپا ژرژ» که در واقع همان ژرژ ملیس است در ایام پیری دوباره اعتبار خود را باز یابد.

فیلم «هوگو» یکی از

بهترین فیلم‌های

سه بُعدی است

که طی دوران

اخیر تولید شده

است. مارتین

اسکورسیزی

در این باره

گفته است:

«من فیلم

سه بُعدی را

بسیار جالب

و گرایش آثارش به طنز پردازی است که اغلب، تکنیک خیال‌پردازی او را به نوعی شوخی و تئاتر تفریحی خالص بدل می‌کند. ملیس در آثار خود، موضوع‌های سیاسی را نیز بکار گرفته است مانند فیلم «ماجرای دریفوس». او مجموعاً بیش از پانصد فیلم ساخت که تنها بخشی از آنها باقی مانده است. در سال‌های پس از ۱۹۱۲، ملیس و فیلم‌هایش نتوانستند نظر تماشاگران را مانند گذشته به خود جلب کنند و در مقایسه با پیشرفت‌های فیلم‌های ایتالیایی، کهنه و ابتدایی می‌نمودند. تلاش بی‌ثمر او برای راهیابی به بازار آمریکا و سفر بی نتیجه به دور دنیا، او را ورشکسته کرد. در سال ۱۹۲۸، روزنامه‌نگاران، این پیشرو سینما را که در ایستگاه راه آهن مون پرناس، اسباب‌بازی فروشی کوچکی داشت پیدا کردند و او را به یک نوانخانه سپردند. و این زندگی و بازیابی این شخصیت بزرگ سینماست که موضوع فیلم «هوگو» قرار گرفته و چه زیباست.

فیلم «هوگو» (Hugo) فیلمی سه

بُعدی است بر اساس کتابی بنام

«The Invention of Hugo Cabret»

نوشته برایان سلزینک (Brian Selznick).

فیلم سرگذشت پسر بچه یتیم دوازده ساله‌ای

بنام «هوگو» را باز می‌گوید که در ایستگاه

قطار مونپرناس در پاریس پشت ساعت

خانه ایستگاه، زندگی تنهایی را دارد. زمان

سال ۱۹۳۱ است. هوگو پدرش را طی حادثه

آتش سوزی از دست داده و از پدرش یک

ماشین آهنی که شکل آدم دارد به ارث مانده